

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف  
ظاهراً تا اينجا رسيديم: «تنبيه: إذا فرض انعقاد الظهور في دليل الردع فبناء العقلاء جارٍ على العمل به تجاه السيرة المعاصرة والمستحدثة المصادمتين له»

مقدمتاً برای مقام ثانی، بحث مقام ثانی که آیا هر ظهوری برای ردع سیره کفایت می‌کند یا نه؟ یا شرایط ویژه‌ای دارد؛ یک مسأله‌ای گفته شده است و بعضی فرموده‌اند که این تنبیه مقدمتاً در رد آن مسأله گفته می‌شود چون آن حرف موضوعی برای مقام ثانی نمی‌گذارد فلذا مقدمتاً آن را رد می‌کند. و آن این است که قد يقال که ظهوری که در مقابل سیره باشد اصلاً مقتضی حجیت ندارد، نه اینکه ظهور نیست، ظهوری که در مقابل سیره عقلائیّه چه سیره عقلائیّه معاصره با معصومین علیهم السلام و چه سیره مستحدثه، قد يقال که چنین سیره‌ای اصلاً مقتضی حجیت ندارد کأن شرط حجیت یک ظهور این است که مخالف با سیره نباشد و اگر مخالف با سیره بود مقتضی حجیت ندارد. خب اگر ما این حرف را زدیم بنابراین اصلاً با ظواهر نمی‌شود سیره‌ای را رد کرد تا بعد بگویم شرایطش چیست. اصلاً مقتضی حجیت ندارد، فعلیت ندارد حجیت برای او تا نوبت به این برسد که بگویم که حالا چه ظهوری با چه شرایطی می‌تواند رادع باشد.  
بنابراین این مسأله لازم است که مسبقاً قبل از ورود در مقام ثانی به آن توجه شود و ببینیم آیا مطلب درستی است یا درست نیست.

س: دلیلش چیست؟ دلیل اینکه بالاخره این ظهور در ... حجّت نیست؟

ج: ممکن است بگوید بناء عقلاء بر این نیست. دلیل شما بر حجیت سیره چیست؟ بناء عقلاء است، بر حجیت ظواهر چیست؟ بناء عقلاء است. عقلاء در وقتی که یک سخنی در مقابل سیره عقلائیّه باشد می‌گویند لا اعتبار به این ظهور، نمی‌گویند ظهور نیست، نه اینکه انعقاد ظهور نشده است، می‌گویند لا اعتبار به این ظهور منعقد، مدعی این را می‌گوید.

در این تنبیه گفته می‌شود که اینطور نیست و اینجاها هم جاهایی نیست که برهان بشود اقامه کرد، آن مدعی است که اینطور نیست، طرف مقابل هم می‌گوی نه العرف ببابک یعنی اینطور نیست که اگر ظهوری در مقابل سیره باشد عرف عقلاء بگویند که نه این ظهور حجّت نیست، نه، می‌گویند حجّت است، به این معنا حجّت است یعنی کاشف از مراد گوینده اش است، خب این آقا قبول ندارد سیره را، این گوینده قبول ندارد سیره را. با این

کلامش دارد اعلام موقف می‌کند و می‌گوید من قبول ندارم، نه اینکه این ظهورها قابل اعتنا نیست و نمی‌شود استناداً به این ظهور گفت این گوینده قبول ندارد. خب مردمی که یک روشی را، یک سیره‌ای را، یک مسلکی از عقلاً قبول ندارند خب چطور بگویند؟ حتماً باید بیابند صراحتاً بگویند؟ به ظهور نمی‌توانند بگویند؟ پس بنابراین اینطور نیست، این حرف حرفِ درستی نیست که گفته بشود که سیره حجیتش، ظواهر حجیتش مشروط بر این است که بر خلاف سیره نباشد و اگر یک ظاهری سیره بر خلافتش بود حجیت ندارد.

«تنبیه: إذا فرض انعقاد الظهور» اگر فرض شد انعقاد ظهور، یعنی یک جایی به گونه‌ای نبود که سیره جلوی ظهور را بگیرد، نه ظهور منعقد شد. «إذا فرض انعقاد الظهور فی دلیل الردع فبناء العقلاء جار علی العمل به» در مقابل آن سیره معاصره با معصوم یا مستحدثه‌ای که متصادم هستند و برخورد کننده هستند، آن دو سیره له با آن ظهور «سواء أكان الظهور مختصاً بمورد السیره أم كان بالعموم و الإطلاق» حالا خواه آن ظهوری که این سیره در مقابلش است اختصاص داشته باشد به مورد سیره، فقط همان کلامی است که فقط همان مورد را ناظر است و دلالت می‌کند، قبلاً اینها را توضیح دادیم. «أم كان بالعموم و الإطلاق» یا اینکه آن ظهور به عموم و اطلاق یرش مورد سیره را می‌گیرد؟ مثلاً مثل آیات ناهیه عن العمل بالظن، خب به اطلاق و عموم می‌گوید هیچ مظنه‌ای حجّت نیست یکی از مظنه‌ها هم ظن‌هایی است که از ظهورها درست می‌شود، یک ظنی هم از خواب درست می‌شود، یک ظنی هم از محاسبات و اینها درست می‌شود و... «و لو قيل بأن عملهم به مشروط بأمور کالتعدد و التأكید» اگرچه گفته بشود به اینکه عمل عقلاء به این ظهوری که در مقابل سیره است مشروط به یک اموری است مثل تعدد مثلاً بگوئیم باید داشته باشد، یا باید بگوئیم تأکّد داشته باشد آن ظهور، اما اینطور نیست که بالاخره بگوئیم اصلاً مقتضی حجیت بالمره ندارد و به درد نمی‌خورد، نه، مقتضی دارد ممکن است یک شرایطی هم لازم داشته باشد.

«فدعوی عدم تحقق مقتضی الحجیة فی الظهور مطلقاً أو فی الجملة فی موارد لاسیرة المعاصرة المخالفة له کدعوی عدم بقاء مقتضیها کذلک فی موارد السیره المستحدثة المخالفة له، ممنوعة» پس ادعای عدم تحقق مقتضی حجیت در ظهور مطلقاً أو فی الجملة. این مطلقاً فی الجملة در مقابل این است که به عموم و اطلاق باشد یا در مورد باشد، فی الجملة می‌گوئیم بعضی جاها، مطلقاً بگوئیم همه موارد.

عدم تحقق مقتضی برای حجیت در ظهور در موارد سیره معاصره‌ای که آن سیره معاصره مخالف با آن ظهور باشد، این دعوا همانند دعوی عدم بقاء مقتضی برای حجیت کذلک -حالا مطلقاً یا فی الجملة- در موارد سیره مستحدثه‌ای که آن مخالف با آن ظهور باشد این ممنوع است.

این دومی که گفت فدعوی عدم بقاء مقتضیها، به لحاظ این است که این ظهور آن موقعی که پدیدار شده است سیره بر خلافش که نبوده است، آن موقع مقتضی داشته است، اما چون سیره مستحدثه بعداً پیدا شده است بگوییم در مقام بقاء مقتضی حجیت را از دست می‌دهد. اگر معاصره باشد از اول بگوییم مقتضی حجیت ندارد، اگر مستحدثه باشد بقاء آن ظهور مقتضی حجیت ندارد، این دو حرف ممنوعه.

س: ...

ج: بعد می‌گوییم. فعلاً می‌خواهیم این را بگوییم که پس اینطور نیست که مقتضی حجیت نداشته باشد اما ممکن است حجیت مشروط به شرایطی باشد مثل اینکه بگوییم متعدد باید باشد، ممکن است بگوییم باید تأکید داشته باشد. پس این تنبیه فقط این را می‌خواهد بگوید که در مقابل کسانی که می‌گویند اصلاً ظهوری که در مقابلش سیره باشد مقتضی حجیت بالمره ندارد می‌خواهد بگوید این حرف باطل است، نه، مقتضی دارد اما مقتضی داشتن که تنها کفایت نمی‌کند برای فعلیت، شرایطی می‌خواهد، موانع نباید باشد، شرایط باید موجود باشد آن را در مقام ثانی بحث می‌کنیم.

س: ...

ج: نه، اگر ظهور اصلاً پیدا نکرد که سالبه به انتفاء موضوع است که قبلاً گفتیم کجاها ظهور پیدا نمی‌کند، اما اگر پیدا کرد مقتضی حجیت است نه حجّت است. مقتضی حجیت دارد، ممکن است ولی یک شرایطی لازم داشته باشد که در مقام ثانی دنبال آن شرایط هستیم.

پس این پیش مقدمه را برای چه ذکر کردیم؟ برای این ذکر کردیم که اگر کسی آن مبنا را قائل بشود و بگوید اصلاً ظهوری که در مقابل سیره است اصلاً مقتضی برای حجیت ندارد خب هیچ وقت با ظهور نمی‌شود سیره را ردع کرد چون اصلاً حجّت نیست، اما اگر بگوییم مقتضی برای حجیت دارد حالا که مقتضی دارد خب باید دنبال این بگردیم که در کجا شرایط فعلیت حجیت وجود دارد و کجا شرایط فعلیت حجیت وجود ندارد بنابراین کجا می‌تواند با ظهور ردع کرد سیره را و کجا نمی‌شود کرد.

«و هذا الاقتضاء متوفّر فی أنواع الظهورات» اینکه گفتیم مقتضی برای حجیت موجود است این فراهم است در انواع ظهورات، چه ظهور مطابقی چه ظهوری مفهومی، چه ظهور التزامی، چه ظهور اقتضائی، دلالت اقتضائی، همه ظهورات، چه ظهور اطلاقی، چه ظهور عمومی همه ظهوراتی که وجود دارد این اقتضاء در آنها هست.

«و علیه، فلا یصحّ القول بعدم كفاية الظهور مطلقاً أو فی الجملة للردع عن السيرة العقلانية المعاصرة و المستحدثه من ناحية عدم توفّر مقتضى الحجية فيه» پس اینکه در بعضی کلمات دیده می‌شود مثلاً که گفته

می‌شود اینها ظهور سیره را نمی‌تواند رد کند چون ظهور اصلاً مقتضی حجّیت ندارد، این تعلیل باطل است، نباید بگوییم مقتضی حجّیت ندارد، مقتضی حجّیت دارد بلکه ممکن است شرطش را نداشته باشد.

«و علیه» علیه ضمیرش به چه بر می‌گردد؟ به اینکه بناء عقلاء جار علی العمل به و اینکه این اقتضاء، علیه به این اقتضائی که اینجا گفتیم «و هذا الاقتضاء متوفّر» و بنا بر اینکه این اقتضاء متوفّر است در انواع ظهورات پس بنابراین صحیح نیست قول به عدم کفایت ظهور مطلقاً یا فی الجملة برای ردع از سیره عقلائی معاصره یا مستحدثه. چرا صلاحیت ندارد پس فلا یصح؟ من ناحیه عدم توفّر و عدم فراهم بودن مقتضی حجّیت در آن ظهور. این حرف درست نیست.

خب، حالا که این مقدمه روشن شد می‌فرماید «المقام الثانی: کفایة أنواع الظهور للردع و عدمها»

س: ...

ج: مقتضی عبارت است مثلاً عمل عقلاء، عمل عقلاء مقتضی اثباتی است دیگر، اگر عقلاء عمل می‌کنند این مقتضی است، اگر شارع ردع نکرد آن وقت می‌شود حجّت یا دلیل امضاء ...

س: ...

ج: نه، خود ظهور به نفسه ... فرض کنید ظهور وجود دارد پس دلالت هست، پس دلالت که بود، ظهور یعنی دلالت، دلالت خودش اقتضاء حجّیت دارد منتهی یک شرط می‌خواهد.

س: ...

ج: شرط که غیر از مقتضی است دیگر، آنها که نمی‌آیند مقتضی درست کنند.

س: اگر این مبنا را پذیرفتیم که ظهور پا نمی‌گیرد...

ج: نه، آن که تمام شد، ببینید، گفتیم «إذا فرض انعقاد الظهور» در تنبیه از اول اینطور شروع کردیم، اگر

فرض ...

س: با آن مبنا می‌توانیم بگوییم ظهور پا نمی‌گیرد اما این تکرار و این تأکید می‌تواند مقتضی جدیدی باشد با

آن مبنا ...

ج: ظهوری ندارد، تکرار ظهور درست می‌کند؟ اگر ظهور ندارد تکرار و تأکید ظهور درست می‌کند؟ پس بنابراین ببینید، یک مواردی ما می‌گوییم یا یک کسی ممکن است بگوید ظهور اصلاً درست نمی‌شود، خب برای کسی که می‌گوید ظهور اصلاً درست نمی‌شود وقتی در مقابل سیره باشد خب آن حرفش کنار می‌رود، اما یک وقتی اگر این حرف را قبول نکردیم و گفتیم انعقاد ظهور می‌شود حالا قائلین به انعقاد ظهور دو طائفه شدند؛ یک عده می‌گویند درست است که ظهور هست اما مقتضی حجّیت ندارد چون در مقابل سیره است مقتضی حجّیت

ندارد، خب طبق این مسلک هم اصلاً این بحث مقام ثانی جا ندارد که طرح بشود. اما گروه دوم که می‌گویند مقتضی برای حجیت وجود دارد حالا در این مقام ثانی جای طرح دارد که این مقتضی کجاهاش شرط است؟ به تمام رسیدن این اقتضاء و فعلیت این مقتضا هست و کجاها نیست؟ جای این بحث پیدا می‌شود.

حالا مقام ثانی این است که در زیر این عنوان این مقام ثانی بحث می‌شود که آیا همه ظهورها به درد ردع می‌خورند؟ چه منطوقی، چه مفهومی، چه اطلاقی چه عمومی، چه التزامی، چه اقتضائی، دلالت اقتضائی ... همه اینها به درد ردع می‌خورند یا نه همه اینها واجد شرایط نیستند و لو اقتضاء را دارند اما واجد شرایط برای ردع نیستند، بعضی از اینها واجد شرایط هستند؟! اینها خیلی بحث‌های کلیدی و مهم در فقه است، در موارد فراوان.

«بعد ما عرفنا أنّ مقتضى الحجية متوفر في أنواع الظهورات المنعقدة تجاه السيرة العقلائية المصادمة لها (لأن ظهورها) حان (یعنی رسیده است) حان الوقت لدراسة تأثير السيرة على فعليّة الحجية في الظهور» که بررسی بشود تأثیر سیره را بر فعلیت حجیت در ظهورات. «فنبحث هنا عما يمكن أن يدعى مانعته عن الحجية الفعلية بالنسبة الى بعض أنواع الظهور أو أصنافه» بحث می‌کنیم در اینجا از آنچه که ممکن است ادعا شود مانعیت آن چیزها از حجیت فعلیه به نسبه بعض انواع ظهور یا اصناف ظهور، اصلاً انواع، مثلاً ظهور منطوقی، ظهور مفهومی، اینها می‌شود انواع، اصناف خود ظهور مفهومی انواعی دارد، ظهور مفهوم شرط داریم، مفهوم وصف داریم، مفهوم غایت داریم، مفهوم تحدید داریم و هكذا، اینها می‌شود انواع اصناف مندرج تحت آن نوع.

پس منطوق یک نوع است، مفهوم یک نوع است، التزام یک نوع است، تضمّن یک نوع است، اقتضاء یک نوع است. بعضی از اینها یک زیر مجموعه‌ای دارد که می‌شود اصناف، مثل ظهور مفهومی حالا شرطی باشد، وصفی باشد ....

«فكلّ ظهور ثبت المانع عن الحجية الفعلية بالنسبة اليه فهو لا يكفي للردع» هر ظهوری که ثابت بشود در این بحث ما که مانع از حجیت فعلیه بالنسبه به او وجود دارد پس آن ظهور کفایت بر ردع نمی‌کند، چون اقتضاء داشت ولی این اقتضاء که به فعلیت نرسید، این یک ظهور حجیتی نیست که بخواهد سیره را ردع کند. «لأنّ الرادعية فرع الحجية الفعلية» رادعیت یک کلام فرع حجیت فعلیه آن کلام است و اگر حجیت فعلیه برایش درست نشود خب رادعیت پیدا نمی‌کند. «و هكذا يتبين أنّ مقامنا هذا متكفل لدراسة كفاية أنواع الظهور و أصنافه للردع و عدمه» با این توضیح روشن می‌شود که این مقام ما متکفل بررسی کفایت انواع ظهور و اصناف ظهور برای ردع و عدم ردع است و این مقام متکفل این مسأله است.

«ثم لا يخفى أنّ الظهور على أنواع» خب این مسأله باز از باب مقدمیت و تذکار می‌فرمایند و الا قبلاً بیان شده است که ما انواع ظهورهای مختلف داریم و هر یک از اینها را باید محلّ کلام قرار بدهیم.

« ثم لا يفخى أنّ الظهور على أنواع، فهو إمّا منطوقی مطابقی أو مفهومی أو التزامی أو المستفاد من دلالة الاقتضاء و نحوها» و نحو اینها مثل دلالت تضمینی «و کلّ نوع علی صنفین» هر نوعی از اینها دو صنف دارند «فهو إمّا مختصّ بمورد السيرة أو أعم من موردها بالعموم و الإطلاق» که همه اینها را قبلاً توضیح داده ایم دیگر. مثلاً گفتیم سیره عقلاء مثلاً بر خیار غبن است، یک دلیلی بیاید بگوید «المغبون لا خیار له» این در مورد می شود، عموم و اطلاق هم که گفتیم مثل آیات ناهیه عن العمل بالظنّ که پرش خبر ثقه را هم می گیرد، ظواهر را هم می گیرد، جاهای دیگر را هم می گیرد. «و نبدأ الکلام بالبحث عن الظهور المنطوقی المطابقی ثم نعقبه بغيره من الأنواع» خب حالا از الأعلى فالأعلى شروع می کنیم؛ اول ظهور مطابقی منطوقی، ببینیم ظهور مطابقی منطوقی که در مقابل یک سیره عقلائی معاصر یا مستحدث باشد این می تواند رادع آن سیره باشد؟ شارع به یک آیه، به اطلاق یک آیه سیره را می خواهد ردع کند، به اطلاق یک روایت بخواید یک سیره را ردع کند.

مثلاً «إنّما يحلّل الکلام و يحرمّ الکلام» در مکاسب این روایت ... «إنّما يحلّل الکلام و يحرمّ الکلام» کلام است که حلال و حرام به وجود می آورد، این می تواند سیره عقلاء را از معاملات معاطیه که کلام در آن نیست ردع کند یا نه؟ مردم خرید و فروش می کنند که حرف نمی زنند، می رود نانوائی نان می دهد این هم پول را می دهد، حرفی نمی زند که بگوید بعتک و آن بگوید اشتريت و ... آیا با این روایت می شود آن سیره را ردع کرد و بگویم این رادع آن است؟ و هكذا و هكذا امثله فراوان که در فقه من الطهارة الی الدیات وجود دارد. و باز در منطوقی ها هم ما منطوق مختلف داریم دیگر، اطلاق، عموم و یک وقت هم نص است، ... الان کدامش را می خواهیم ... راجع به آن صحبت کنیم که زیاد مورد ابتلاء است؟ دلالت منطوقیه ای که به اطلاق و عموم باشد، چون خیلی نادر است جایی شارع انگشت گذاشته باشد به خصوص با یک کلامی روی سیره گفته باشد درست نیست جایز نیست. معمولاً به عموم و اطلاق است اگر باشد فلذا این را مقدم می دارند.

س: ...

ج: نه نه، بله همان جایی که گفتیم اگر ... فلذا گفتیم آن جایی که فرض کردیم که ظهور منعقد شده است. آن جایی که ظهور منعقد شده است حالا یا کسی بگوید اصلاً هیچ کجا سیره مانع از انعقاد ظهور نمی شود یا اگر کسی تفصیل می دهد، اگر هم کسی گفت همه جا مانع از انعقاد می شود دیگر این بحث در آن نیست، این بنا بر مسلک کسانی می شود که می گویند مانع از انعقاد نمی شود إمّا مطلقاً و إمّا فی بعض الموارد.

«و نبدأ الکلام بالبحث عن الظهور المنطوقی المطابقی ثم نعقبه» آن بحث ظهور منطوقی مطابقی را «بغيره من الأنواع» تعقیب می کنیم، دنبال می کنیم بحث را به غیر از ظهور منطوقی مطابقی از انواع دیگر «و فی الظهور المنطوقی» که حالا برگزیدیم او را و ابتدا می کنیم کلام را به آن «نبدأ بالظهور العمومی و الإطلاقی ثم بالظهور

المختص بمورد السيرة» اول ظهور منطوقی اطلاقی و عمومی را بحث می‌کنیم بعد آن ظهوری که اختصاص به مورد سیره دارد آن را بعد بحث می‌کنیم.

«الأول: الظهور العمومی و الإطلاقی: الأقوال فی الظهور العمومی و الإطلاقی من حیث کفایتها للردع عن السيرة العقلاییة ثلاثة كما یلی» آیا ظهور عمومی و اطلاقی کفایت می‌کند برای ردع از سیره عقلاییه یا نه؟ سه نظر وجود دارد، سه قول وجود دارد به صورتی که یلی، یعنی یقع بعد ذلک.

«الأول: عدم کفایة العموم و الإطلاق للردع مطلقاً.» که این یک نظر رایجی است. گفته‌اند با عموم و اطلاق نمی‌شود ردع کرد. اگر یادتان باشد در اصول در بحث خبر واحد جواب آیات ناهیه عن العمل بالظن را عده‌ای همینطور داده‌اند، گفته‌اند اینها که عموم است با عموم و اطلاق که نمی‌شود سیره را ردع کرد، سیره عقلاً بر عمل به خبر واحد است، خبر واحدی که گوینده اش ثقة باشد، معتمد باشد، با این آیات نمی‌شود آن را رد کرد چون اینها به اطلاق دارد رد می‌کند.

س: می‌گفتند اینجا اطلاق شکل نمی‌گیرد یا ...

ج: نه، می‌گفتند شکل می‌گیرد اما با اطلاق و عموم و اینها نمی‌شود. حجیت فعلیه پیدا نمی‌کند در حقیقت. این یک نظریه.

مطلقاً، چه عموم چه اطلاق و ...

«الثانی: التفصیل بین ....» و این باز مطلقاً در مقابل تفاسیری است که بعداً می‌آید.

«الثانی: التفصیل بین السيرة الشدیده الرسوخ فی أذهان العقلاء و بین غیرها، فیکفی العموم و الإطلاق للردع عن الثانية (که غیر شدیده الرسوخ باشد) دون الأولى (که شدیده الرسوخ باشد). می‌گوید یک وقت یک سیره‌ای است که خیلی شدیده الرسوخ است مثل عمل به خود ظواهر، یا عمل به حرف آدم ثقة و معتمد، این شدیده الرسوخ است، بابا یک آیه‌ای که اطلاق داشت باشد یا یک روایت مطلق و عموم اینها نمی‌شود این را رد کرد، اما یک وقت اینطور نیست، همانطور که قبلاً می‌گفتم یک وقت یک سیره‌ای هست که مردم هم از خدا می‌خواهند یک نفر بیاید این را بر اندازد، خب اینجا با اطلاق و عموم هم می‌شود.

«الثالث: کفایة العموم و الإطلاق للردع مطلقاً» هر افراطی یک تفریطی هم دارد، این در مقابل آن است. می‌گوید مطلقاً اطلاق و عموم می‌تواند رادع سیره باشد، چه آن سیره راسخه مرسوخه کذاییه باشد یا نباشد، این توانایی برای اطلاقات و عمومات هست، پس در حقیقت آن اولی می‌گوید که این اقتضاء به فعلیت نمی‌رسد، این ظهور حجیت پیدا نمی‌کند در مقابل. دومی تفصیل می‌داد و می‌گفت در جایی که سیره راسخه مرسوخه کذاییه

باشد این اقتضاء به فعلیت نمی‌رسد پس ردع نمی‌کند. سوّم می‌گوید همه جا به فعلیت می‌رسد و همه جا هم ردع می‌کند.

حالا القول الأوّل که قول اوّل چه بود؟ «عدم کفایة العموم و الإطلاق للردع»

یک دلیل این آقایان که گفتند کفایت نمی‌کند یک بحث خیلی مفصّلی است که ارجاع می‌دهیم به همان جاهایی که خودشان گفته اند، عدّه‌ای می‌گویند که مستحیل است. گفته‌اند ردع سیره عقلائیّه به واسطه اطلاق و عموم مستحیل است، به عقل نظری نمی‌شود در عالم تکوین تحقق پیدا کند، چون مستلزم دور است. که این در بحث حجّیت خبر واحد مطرح شده است و بحث طویل و عریضی است که اولاً این دور چطور باید تقریب بشود، تقاریبی دارد، بعد آیا جواب دارد یا جواب ندارد، حرف زیاد زده شده است. حالا من یک تقریب را فقط برای نمونه عرض می‌کنم دیگه بقیه را کتاب احاله داده است ما هم احاله می‌دهیم.

گفته‌اند اگر شما به اطلاق بخواهید ردع از سیره بکنید این اطلاق باید، این عموم و این اطلاق باید حجّت باشد نسبت به مورد سیره، یعنی آیه شریفه «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» که دارد به عموم و اطلاقش می‌خواهد بگوید این ظنّی که از راه آدم ثقه به دست می‌آید «لا یغنی من الحقّ شیئاً» به درد نمی‌خورد. این بخواهد اطلاقش حجّت باشد نسبت به این مورد باید به واسطه این سیره تخصیص نخورده باشد، باید به این سیره تخصیص نخورده باشد و الا اگر تخصیص خورده باشد عامّی یا مطلقاً تخصیص بخورد یا تقیید بخورد حجّت است نسبت به آنجا؟ مولی گفته است «أكرم كلّ العالم» بعد گفته است «لا تكرم الفسّاق من العلماء» که این أكرم كلّ عالم به واسطه لا تكرم الفسّاق من العلماء تخصیص می‌خورد، آیا أكرم العلماء نسبت به علماء فاسق حجّت است؟ نه، چون تخصیص خورده است نسبت به آنها.

پس این «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» اگر بخواهد ردع بکند از سیره عقلائیّه بر عمل به خبر ثقه باید به این خبر ثقه تخصیص نخورده باشد و این سیره آن را تخصیص نزنند. پس آن بخواهد این را ردع کند باید به این تخصیص نخورد، این بخواهد آن را تخصیص نزند باید چه باشد؟ باید آن رادع این باشد، پس رادعیت او توقّف دارد به اینکه با او تخصیص نخورد، این با این تخصیص نخورد توقّف دارد بر اینکه آن رادعیت نسبت به این داشته باشد. پس رادعیت توقّف بر رادعیت پیدا کرد!

توجه کردید؟ آیه «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» بخواهد رادع از این سیره باشد باید آن آیه به واسطه این سیره تخصیص نخورد، آیه بخواهد به واسطه این سیره تخصیص نخورد توقّف بر چه دارد؟ بر اینکه آیه ردعش کرده باشد و الا اگر ردعش نکرده باشد می‌شود حجّت تخصیص می‌زنند. پس رادعیت توقّف بر رادعیت پیدا کرد که این همان دور است که شیء وجودش توقّف بر خودش داشته باشد.



خب این از این طرف، از آن طرف هم باز وجود دارد. آیا راهی برای برون رفت از این وجود دارد یا ندارد این همان بحث‌های تفصیلی است که خیلی طولانی است که این را احاله داده‌اند به آنجا و حق این است که در آن بحث این دور درست نیست.

می فرماید: «أنّ الدلیل الرئیسی» دلیل اساسی برای این قول که گفته است عموم و اطلاق به درد نمی‌خورد، «استحالة رادعية العموم و الإطلاق عن السيرة العقلانية. و قد ذكرت في الكتب أجوبة مفصلة في ابطال دعوی الاستحالة هذه» در کتب جواب‌های مفصّلی در ابطال دعوی این استحاله داده شده است که «لا حاجة هنا الى ذكرها، و المهم أنّ هذا الدلیل غیر مقبول مطلقاً» این دلیل مطلقاً مقبول نیست و جواب‌های درست در آنجا به آن داده شده است.

چون این کتاب در حقیقت مکملّ مباحث اصولی است که گفته شده است و این مباحث آنجا تفصیلاً بحث شده است دیگر خواسته‌اند تکرار نکنند و اعاده کنند آن مباحث را در اینجا به همانجا ارجاع می‌دهند. این قول اول بود، پس قول اول می‌گفت اصلاً و ابدأً با عموم و اطلاق نمی‌شود چون محال است، این قول درست نیست جواب‌هایش آنجا داده شد.

«القول الثانی: التفصیل بین السیرة الشدیدة الرسوخ و بین غیرها، فیکفی العموم و الإطلاق فی الردع عن الثّانی (که غیر شدیة الرسوخ باشد) دون الاول (که شدیة الرسوخ باشد)»

خب الدلیل بر این مسأله بر این تفصیل: «عدم امکان تصحیح السلوک العقلانی بمجرد اعلان الموقف» حاصل این دلیل این است که می‌گوید یک سیره‌ای وقتی شدیة الرسوخ است که مردم با شنیدن یک حرف دست از آن بر نمی‌دارند، منتهی نمی‌شوند، در اینجا این حجیت این ظهور لا معنا له، فایده ندارد، شارع اگر یک چیزی را حجّت می‌کند برای این است که یک اثری بر آن بار شود. درست است مقتضی دارد اما چون مردم متأثر از او نمی‌شوند و اثری از او نمی‌پذیرند این ظهور حجیت لا فائدة فیها که شارع بیاید آن را حجّت کند. پس بنابراین مقتضی موجود است، مانع دارد این حجیت و مانعیتش این است که اثری بر آن مترتب نیست. خب یک چیزی که مردم همه دارند عمل به خبر واحد می‌کنند، خبر واحد یعنی چه؟ یعنی آدمی را که تقه می‌دانند، راستگو می‌دانند اگر آمد یک حرفی را زد می‌پذیرند دیگر، حالا شارع بیاید به یک عموم بگوید مظنه به درد نمی‌خورد این اطلاقش بخواهد اینجا را بگیرد این مردم متأثر از آن نمی‌شوند و دست از آن بر نمی‌دارند.

س: یعنی التفات ندارند به این قضیه؟

ج: التفات هم ممکن است پیدا کنند که این دارد این حرف را می‌زند اما این برای اینکه همان توضیحاتی که قبل می‌دادیم یک سیره راسخه ریشه دار همگانی را شما بخواهی براندازی که با یک کلام و دو کلام نمی‌شود.

س: اعلام موقف ...

ج: حالا جوابی که داده است همین است که بله شما بین دو چیز خلط کرده اید، بین بر انداختن و اعلام موقف را خلط کردید و این دلیل می‌گوید نمی‌تواند بر اندازد نه اینکه نمی‌تواند اعلام موقف کند. بله عقلاء می‌گویند ایشان این را می‌گویند و نظرش این است. به این اندازه که پس حجیت فایده دارد برای اینکه بفهماند که من موقعم این است حالا می‌خواهید بپذیرید می‌خواهید نپذیرید، می‌خواهید عمل کنید، می‌خواهید نکنید. خلط بین دو چیز است و این حرفی است که عرض کردیم اول کسی که دیدیم در کلامش تنبّه به این مطلب دارد و جواب اینطور مطلب را داده است مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی رحمه الله است، که ایشان گفته‌اند در کلمات ... باید از نظر کیفی عده‌ای گفته‌اند ظهور باید صریح باشد با اطلاق نمی‌شود، با عموم نمی‌شود، یک سیره راسخه مرسوخه همگانی را ردع کرد، پس بنابراین با اطلاقات و عمومات نمی‌شود و آن سیره حجّت است ردّ است. ایشان جواب داده است که بله اگر شارع بخواهد یک سیره‌ای بر اندازد و یک فرهنگی را عوض کند، یک ثقافتی را بر دارد و یک ثقافت دیگری به جایش بنشاند با یک حرف و دو حرف و یک اطلاق و عموم نمی‌شود، این درست است. اما اگر شارع در صدد این نیست بما آنه مقنن دارد حرف می‌زند نه بما آنه حاکم و ... بأحكام، می‌خواهد اعلام موقف کند که انظار من را بدانید، مقلول الید است الان نمی‌تواند در این مقام بر بیاید فقط می‌خواهد بگوید موقف من این است، ای اهل عالم بدانید من حجیت خبر واحد را قبول ندارم، خب چه اشکالی دارد که به عموم و اطلاق بگوید؟ می‌شود.

می‌فرماید «عدم امکان تصحیح السلوک العقلائی» دلیل این است که امکان ندارد تصحیح و درست کردن یک روش و سلوک عقلائی به مجرد اعلان موقف، به مجرد این نمی‌شود، حالا که نمی‌شود پس شارع مقصودش از جعل حجیت اگر این است این اثر بار نمی‌شود پس جعل حجیت اثر ندارد پس ...

«غرض الشارع من الردع عن سيرة من السیر العقلائیة هو تصحیح سلوک العقلاء و ارجاع عقلاء الی الحق» باز گرداندن عقلاء است از یک روش نادرست و یک روش حق. «و من الواضح أنّ تغییر الثقافة العامة» واضح است که تغییر دادن یک فرهنگ عمومی «لا يتحقق بمجرد إعلان الموقف من قبل الشارع» به مجرد اینکه اعلان موقف کند از طرف شارع بشود این تغییر فرهنگ ایجاد نخواهد شد. «و من أجل ذلك لابدّ و أن يتناسب الردع مع المردوع عنه» به خاطر همین جهت باید ردع با مردوع عنه با آنچه که شارع دارد از آن ردع می‌کند تناسب داشته باشد، اگر آن راسخ مرسوخ است این هم باید حجم وسیعی داشته باشد، که حالا حجمش را بعداً می‌گوییم. این باید اطلاق نباشد، عموم نباشد، صریح باید باشد. «فكلما كانت السيرة أعمق (عمیق تر بود) و أكثر سوخاً فی ارتكاز العقلاء كانت بحاجة إلى ردع أقوى (یک ردع قوی تر) و أوضح بحيث قد لا یكتفی للردع عن

بعض مراتبها بمثل العمومات و الاطلاقات» به گونه‌ای که اکتفاء نمی‌شود برای ردع از بعض مراتب سیره به مثل عمومات و اطلاقات. «بل لا بدّ من التصريح و التنصيص على مورد السيرة» باید شارع تصریح کند، تنصيص کند، نص بیاورد تا خود مورد سیره .... مثلاً نگوید «إنّ الظنّ لا يغني من الحقّ شيئاً» اینطور نباید بگوید، باید چه بفرماید؟ بگوید عمل به خبر واحد و لو برای شما مظنه قوی می‌آورد حجّت نیست، اینطور بیاید تصریح کند نه اینکه بگوید ظن به درد نمی‌خورد، بگویند این هم یک ظنی است و شامل آن هم می‌شود. «و على هذا الأساس يفرّق بين بناء العقلاء على الاستصحاب و بين بنائهم على حجّية خبر الثقة» بله استصحاب یک بنایی دارند عقلاء بر استصحاب - حالاً بنا بر اینکه قبول کنیم این مطلب را - خب استصحاب را ممکن است بگوئیم با «إنّ الظنّ لا يغني من الحقّ شيئاً» می‌شود ردع کرد چون استصحاب هم که یقین نمی‌آورد برای ما، مظنه‌ای می‌آورد، قبلاً بوده است و حالاً هم مظنه این است که حالاً هم هست. استصحاب کجا و عمل به خبر آدم ثقه معتمد کجا؟! این خیلی راسخ و مرسوخ است و این با یک اطلاق و عموم نمی‌شود، آن یکی ممکن است.

می‌فرمایند که: «و على هذا الأساس يفرّق بين بناء العقلاء على الاستصحاب» این اساس، اساس چه شد؟ این شد که اعلام موقف بر تغییر ثقافت‌های راسخه مرسوخه کارآمدی ندارد اما غیر از این چرا، اساس این شد. می‌فرماید بر این اساس يفرّق بين بناء عقلاء بر استصحاب و بين بناء عقلاء بر حجّیت خبر ثقه «فيدعی كفاية العمومات الناهية عن العمل بغير العلم» عموماتی که می‌گوید به غیر علم عمل نکن «لا تقف ما ليس لك به علم» «إنّ الظنّ لا يغني من الحقّ شيئاً» و امثال ذلك. «فيدعی كفاية العمومات الناهية عن العمل بغير العلم للردع عن البناء الأوّل» که استصحاب باشد و عدم کفایتش برای ردع از عمل به ثانی که عمل به خبر ثقه باشد. «حيث إنّ السيرة العقلانية على حجّية خبر الثقة قد بلغت من الرّسوخ إلى مرتبة شديدة لا يكفي العموم و الإطلاق للردع عنها، بخلاف سيرتهم على الاستصحاب، فإنّ (سیره شان بر استصحاب) لم تبلغ الى تلك المرتبة» این دلیل. مناقشه در این دلیل همان است که گفتیم؛ بابا شارع نمی‌خواهد بر اندازد، می‌خواهد اعلام موقف کند و برای اعلام موقف کفایت می‌کند.

«المناقشة: ليس المقصود من الردع إلا إبلاغ عدم الرضا بالسرة العقلانية» مگر ابلاغ و اعلام به عدم رضا به سیره عقلانیّه «أمّا الردع بمعنى قلع مادّة الفساد خارجاً» اما ردع به معنای اینکه بر اندازد ماده فساد را در عالم خارج «فهو ليس دأب الشارع في مرحلة التقنين» این روش شارع در مرحله قانون گذاری نیست، آن در مرحله اجرا است که اگر امر به دستش بیاید بله خب این کار را می‌کند، اما در مرحله قانون گذاری فقط می‌خواهد اعلام قانون کند. یک قانون گذاری داریم، مجلس می‌خواهد قانون بگذارد، یک عبارتی که دلالت بر قانون بکند کفایت می‌کند، در مقام قانون گذاری که بیش از این ما نمی‌خواهیم، چون می‌خواهد اعلام کند که این قانون

است، اگر می‌خواهد این قانون عمل بشود بله دستگاہ قضا و اجرا و همه باید دست به دست هم بدهند تا عمل بشود.

س: ...

ج: نه، بنا شد که نکند، آن بحث قبلی بود که سیره مانع از انعقاد ظهور اصلاً می‌شود یا نمی‌شود، حالا کسانی که گفتند نمی‌شود این بحث، اما کسی که گفت اصلاً نمی‌گذارد ظهور منعقد بشود اصلاً هیچ.

«فَیُعَدُّ قَوْلُهُ تَعَالَى: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» رَادِعاً وَ مَبْلَغاً لِعَدَمِ رِضَى الشَّارِعِ بِالسَّيْرِ الْعَقْلَانِيَّةِ الْقَائِمَةِ عَلَى الْقِمَارِ» خب سیره بر قمار بازی در بین مردم بوده است مخصوصاً در حین نزول این آیه رایج بوده است، همین آیه‌ای که می‌فرماید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» اموالتان را به روش‌های باطل و به راه‌های نادرست و غلط تصرف نکنید، خب این کافی است برای اینکه قمار بازی را چه کنیم؟ چون قمار در بین عقلاء هم درست است که سیره آنها بوده است اما قبول دارند که باطل عقلانی است پس می‌تواند ردع کند. حالا اباحتی که در محلّ خودش دارد که این باطل یعنی باطل عرفی یا باطل شرعی؟! اگر باطل شرعی باشد اوّل الکلام است ... اگر باطل عرفی باشد باید بپذیریم که بطلان عرفی را عقلاء قبول دارند اما علیرغم اینکه باطل عرفی می‌دانند عمل می‌کنند، آن وقت دارد ردع می‌کند.

«مَعَ أَنَّهَا هَذِهِ السَّيْرَةُ دَائِمِيَّةٌ لَدَى الْعُقَلَاءِ رَائِجَةٌ بَيْنَهُمْ قَبْلَ الْإِسْلَامِ» با اینکه این سیره یک سیره پیوسته نزد عقلاء بوده است و رایج و دارج بوده است بین عقلاء قبل الاسلام و بعد از اسلام الی عصرنا هذا در ملل مختلف می‌بینید که وجود دارد و یکی از ارکان ورزش هم قرار دادند و همه جا هم نشان می‌دهند و بعضی از قسم‌هایش ممکن است حلال باشد و بعضی‌هایش هم ممکن است حرام باشد. خب این به خدمت شما عرض شود که جواب.

حصيلة البحث هم که دیگر همان بحث قبلی است که می‌شد بخوانم که دیگر فردا تکرار نکنم، اجازه می‌دهید بخوانم این حصيلة را؟

حاصل بحث چه شد؟ «قَدْ تَبَيَّنَ مِمَّا ذَكَرْنَا أَنَّ الْقَوْلَ بِعَدَمِ كِفَايِلِ الْعُمُومِ وَ الْإِطْلَاقِ لِلرَّدْعِ عَنِ السَّيْرِ الْعَقْلَانِيَّةِ مُطْلَقاً (که بعضی گفته اند) لَيْسَ بِتَّامٍ» اینکه بگویید اطلاق و عموم نمی‌تواند سیره عقلاء را ردع بکند مطلقاً که قول اوّل بود این لیس بتام، این درست نیست. «وَ كَذَا الْقَوْلُ بِعَدَمِ كِفَايَتِهِمَا لِلرَّدْعِ فِيمَا إِذَا كَانَتِ السَّيْرَةُ شَدِيدَةً الرَّسُوخِ فِي أَذْهَانِ الْقُلَّاءِ؛» و همچنین قول به اینکه بله تفصیل بدهیم و بگوییم آن جایی که سیره عقلاء شدیداً الرسوخ است نه و آن جایی که شدیداً الرسوخ نیست بله، این هم باطل شد، چرا؟ چون گفتیم بیش از اعلام موقف که نیست، این هنر را دارد. «وَ كَذَا الْقَوْلُ» و همچنین واضح شد عدم صحت قول به عدم کفایتها یعنی

## الفائق فی الاصول - حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

۱۳۹۷/۱۱/۰۷

جلسه پنجاه و دوم

اطلاق و عموم برای ردع در جایی که سیره شدیده الرسوخ در اذهان عقلاء باشد. «إذ لم یقم دلیل تامّ علی هذین القولین. فالصیح هو القول الثالث» که چه بود؟ «أی کفایة العموم و الإطلاق للردع عن السیرة العقلائیة مطلقاً» چه شدیده الرسوخ باشد چه نباشد، چه اطلاق باشد چه عموم باشد «إذا فرض» البته کجا؟ «إذا فرض انعقاد الظهور العمومی و الإطلاقی تجاه هذه السیرة» اگر ظهور منعقد شد دیگر فعلیت پیدا می کند حجیتش و ردع می کند، بنابراین قول سوم قول درستی است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.